

باسمه تعالی

دروس خارج نه‌ایة الحکمة

استاد حجت الاسلام و المسلمین سیدیدالله یزدان‌پناه
تدوین اولیه

سال نخست (مجموعاً ۱۰۰ جلسه)

سال تحصیلی ۹۲-۹۳

تهیه: ستاد دانشیار

جلسه سوم

۱۳۹۲/۷/۱

تحلیل‌ها دربارهٔ بداهت واقعیت بیرون از خود

اشاره شد که از بیانات علامه استفاده می‌شود که ایشان معتقدند ما واقعیت را به شکل فطری و بدیهی می‌یابیم و مطلق واقعیت، امری بدیهی است. درواقع سه مسئله هست: واقعیت خود، واقعیت بیرون از خود و واقعیت ما. در عبارات علامه به هر سه اشاره شده است. ایشان از راه فطری و بدیهی بودن بحث را آغاز کرده‌اند. برخی از عبارات علامه را در این زمینه از نظر گذرانیدیم. خوب است به متن دیگری از *بدایة الحکمة* هم اشاره کنیم. در این متن نیز سخن از وجدان و یافت واقعیت است. حتی طفلی که شیر می‌طلبد، آنچه را که واقعیت دارد می‌جوید، نه آنچه را که به حسب توهم، شیر است.

ان الانسان يجد من نفسه ان لنفسه حقيقة و واقعية و ان هناك حقيقة و واقعية وراء نفسه و ان له ان يصيبها فلا يطلب شيئا من الاشياء و لا يقصده الا من جهة انه هو ذلك الشيء في الواقع و لا يهرب من شيء و لا يندفع عنه الا لكونه هو ذلك الشيء في الحقيقة. فالطفل الذي يطلب الضرع مثلا انما يطلب ما هو بحسب الواقع لبن، لا ما هو بحسب التوهم و الحساب كذلك. و الانسان الذي يهرب من سبع، انما يهرب مما هو بحسب الحقيقة سبع لا بحسب التوهم و الخرافة.^{۱۲}

دربارهٔ آنچه علامه در ابتدای مدخل نهاییه بیان کرده است، یعنی فطری بودن و بداهت واقعیت، تحلیل‌هایی مطرح است. البته آنچه عمدتاً مورد بحث و تحلیل قرار می‌گیرد، بداهت واقعیت بیرون از خود است، وگرنه حضوری بودن علم به واقعیت خود، جای تردید و بحثی ندارد. گفته شد که با تثبیت واقعیت خود یا بیرون از خود، مطلق واقعیت نیز تثبیت می‌شود. در ادامه سه تحلیل را برای تثبیت بداهت واقعیت بیرون از خود، بیان می‌کنیم:^{۱۳} بدیهی فطری بودن این واقعیت، تثبیت واقعیت بیرون از خود با علم حصولی و خاصهٔ کشف، و تثبیت این واقعیت با علم حضوری و عقل شهودی.

۱۲. *بدایة الحکمة*، (دفتر انتشارات اسلامی)، ص ۶.

۱۳. در آینده تحلیل‌هایی نیز برای تثبیت بداهت واقعیت ما بیان خواهیم کرد.

(۱) بدیهی فطری بودن واقعیت

برخی از محشیان بزرگوار چنین معتقدند که واقعیت خارج از خود، به نحو بدیهی فطری معلوم است و در بیانی که علامه مطرح کرده‌اند، که تعبیر «ربما فعلت فینا او انفعلت منا» تلویحا اشاره بدان دارد، یک قیاس مطوی وجود دارد، بدین بیان: ما بالوجدان می‌یابیم که در بیرون از خود اثر می‌گذاریم و بیرون از ما نیز در ما اثر می‌گذارد. مثلا می‌یابیم که دردی احساس می‌کنیم و یقینا می‌دانیم که علت این درد، خود نبوده‌ایم. این مقدمه، وجدانی است. مقدمه دومی که می‌افزاییم این است که تأثیر گذاردن در یا تأثیر گرفتن از امر غیرموجود، محال است. نتیجه آن است که در بیرون از ما واقعیاتی وجود دارد.

ایشان سپس بیان می‌کنند که وجود این استدلال، ضرری به بدیهی بودن علم ما به عالم خارج نمی‌رساند. درواقع، این علم، از نوع بدیهی فطری و از باب «قیاساتها معها» است؛ یعنی هرچند علمی به واسطه حد وسط و قیاس است، این قیاس هرگز از ذهن غایب نیست تا محتاج کسب و نظر باشد.

انا نجد فعلنا او انفعالنا عما ورائنا، و يستحيل الفعل او الانفعال عما ليس بموجود، فهناك اشیاء موجودة غیرنا. ثم لا يخفى عليك انه لا يضر ذلك كون علمنا بوجود العالم الخارجي بدیهیا؛ لانه و ان كان علما حاصلًا بوسط، الا انه من قبيل الفطريات التي لا تغيب قیاساتها عن الذهن حتى تكون محتاجة الى كسب و نظر.^{۱۴}

به بیانی دیگر، یافتن این واقعیت که تأثیری در من ایجاد شد که خود فاعل آن نبوده‌ام، عقل را به اضطراب^{۱۵} و می‌دارد که دریابد خارج از من واقعیته هست که باعث این تأثیر شده است.

نیز از عبارات علامه در اصول فلسفه، که پیشتر نیز نقل شد، می‌توان این طرح را استفاده کرد و می‌توان گفت علامه در اینجا فی الجمله استدلالی را بر این مطلب ارائه کرده است:

دعوی فلسفه این است که ما واقعیته خارج از خودمان فی الجمله داریم و خود به خود (فطرتاً) این واقعیت را اثبات می‌کنیم زیرا اگر اثبات نمی‌کردیم، نسبت به موضوعات ترتیب اثر منظم نمی‌دادیم، پیوسته پس از گرسنگی به خیال خوردن نمی‌افتادیم، پیوسته پس از احساس خطر فرار نمی‌کردیم، پیوسته پس از احساس نفع، تمایل نمی‌نمودیم.^{۱۶}

۱۴. غلامرضا فیاضی، *التعلیقة علی نهایة الحکمة*، در: *نهایة الحکمة*، تصحیح و تعلیق غلامرضا فیاضی، (قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی)، ص ۱۴.

۱۵. این اضطراب، اضطراب فلسفی است و گاه در تعبیر علامه هم آمده است.

۱۶. علامه طباطبائی، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، در: *مجموعه آثار استاد شهید مطهری*، ج ۶، ص ۹۱. می‌بینیم که از بیانات ایشان مستفاد است که با همین حواس پنج‌گانه، با واقعیت خارجی ارتباط می‌یابیم.

این یک طرح است و طرح خوبی است. باید توجه داشته باشیم که انسان، موجودی شعوری است و برای تثبیت یک واقعیت و یقین کردن بدان، می‌تواند راه‌های متعددی داشته باشد. مرحوم علامه در اصول فلسفه و روش رئالیسم بیان کرده‌اند که برای ابطال اندیشه سوفسطی و ایدئالیستی، راه‌های متعددی وجود دارد:

برای ابطال مذهب این طایفه (اگر اطلاق «مذهب» به دعوی ایشان صحیح بوده باشد) و نقض ادله‌شان راه‌های بسیاری در دست داریم.^{۱۷}

واقعا این طرح، راه درستی را بیان می‌کند و تمام است، اما اینکه آیا علامه در مدخل نهایی همین را در نظر دارد، مطلب دیگری است و بنده معتقدم که چنین نیست، چنان‌که خواهد آمد.

۲) حصولی بودن علم به واقعیت

علامه در بدایه و نهاییه بر این نظر است که علم ما به عالم مادی، حصولی است و با واسطه مفهوم و صورت است. آیا در این صورت، بدهات واقعیت خارجی تأمین می‌شود و می‌توان از این بحث برای آغاز فلسفه بهره گرفت؟ از دیدگاه علامه، می‌تواند چنین باشد؛ زیرا ایشان بر آن است که خاصه علم، کشف است.

علامه به این بحث در اصول فلسفه و روش رئالیسم، به طور مفصل پرداخته است. منظور از اینکه خاصه علم کشف است، این است که علم برای اینکه علم باشد، باید ورائی را نشان دهد، وگرنه علم نیست. اساسا هویت علم، صورتی است که واقع‌نماست و اگر مطابق با واقع نباشد، اصلا علم نیست، بلکه جهل است.

انطباق علم به معلوم (فی الجملة) از خواص ضروریه علم خواهد بود؛ و به عبارتی واضح‌تر، واقعیت علم واقعی نشان دهنده و بیرون‌نما (کاشف از خارج) است و هم از این روی، فرض علمی که کاشف و بیرون‌نما نباشد فرضی است محال، و همچنین فرض علم بیرون‌نما و کاشف، بی داشتن یک مکشوف بیرون از خود، فرضی است محال.^{۱۸}

سخن علامه این است که هرچند ما به محسوسات علم حضوری نداریم، و با خود واقعیات آنها رابطه برقرار نمی‌کنیم، بدانها علمی داریم که دقیقا ما را به واقع آنها می‌رساند. خاصه علم حصولی، کشف است.

۱۷. علامه طباطبائی، اصول فلسفه و روش رئالیسم، در: مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۶، ص ۸۷.

۱۸. علامه طباطبائی، اصول فلسفه و روش رئالیسم، در: مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۶، ص ۱۹۷.

اگر چه پیوسته علم دستگیر ما می‌شود نه معلوم، ولی پیوسته علم با خاصه کاشفیت خود دستگیر می‌شود نه بی‌خاصه، وگرنه علم نخواهد بود و کسی نیز مدعی نیست که ما با علم به خارج، خود واقعیت خارج را واجد می‌باشیم نه علم را.^{۱۹}

در علم حصولی، علم نصیب ما می‌شود، اما خاصیت کاشفیت آن، ما را به خارج می‌کشاند. هرچند مفهوم واسطه است، اما واقع‌نما است و خارج را می‌نمایاند. علامه پس از بیان این مطالب، این مسئله را مطرح می‌کند که اگر کاشفیت علم حصولی، صفتی واقعی است، پس وقوع خطا در علم چگونه خواهد بود؟ آیا وقوع خطا بدان معناست که علم، واقع‌نما نیست؟

شبهه ۳: اگر کاشفیت علم و فکر از خارج یک صفت واقعی بود و تنها اندیشه و پندار نبود هیچگاه تخلف نمی‌کرد و ما با اینهمه افکار پر از تناقض و معلومات پر از خطا گرفتار نمی‌شدیم زیرا تحقق خطا و غلط در واقعیت خارج از ما قابل تصور نیست چنانکه وجود ما و فکر ما هیچگاه نمی‌تواند غلط بوده باشد، پس بجز ما و افکار ما چیزی را نمی‌توان اثبات کرد و کاشفیت علم از خارج پنداری بیش نیست.^{۲۰}

علامه در پاسخ به این اشکال می‌فرمایند این شبهه سفسطه را نتیجه نمی‌دهد، بلکه این پرسش را پیش می‌آورد که منشأ خطاهای علم حصولی در کجاست و خطا چگونه رخ می‌دهد. ایشان پاسخ این پرسش را به مقاله دیگری موکول می‌کنند. حاصل بیان ایشان در این باره این است که خطا در حکم است نه در ادراک حسی.

ایشان سپس مسئله‌ای بااهمیت را مطرح می‌کند. اینکه سفسطایی واقعیت را انکار می‌کند، درحقیقت علم را انکار می‌کند؛ زیرا اگر بگویند واقعیتی نیست، اما علم هست، نتیجه‌اش اثبات علم به عدم واقعیت است، که خود یک واقعیتی است.

سخنان سفسطی اگر چه به شکل انکار واقعیت چیده شده است ولی حقیقتاً برای انکار وجود علم (ادراک جازم مطابق با واقع) سوق داده شده، چه، اگر انکار واقعیت را با تسلیم وجود علم فرض کنیم (می‌دانیم چیزی نیست) نتیجه‌اش اثبات علم به عدم واقعیت خواهد بود و این خود یک واقعیتی است که اثبات می‌شود (من، علم، خاصه کاشفیت علم از عدم واقع). و با تسلیم خاصه کشف در این علم و ادراک، خاصه کاشفیت را از سایر افراد علم سلب نمی‌توان کرد.^{۲۱}

درحقیقت انکار دسته‌ای از امور عقلی، به اثبات آنها می‌انجامد. مثلاً اگر کسی اصل امتناع تناقض را نفی کند، درحقیقت این اصل را اثبات کرده است؛ زیرا این اصل را درست نمی‌داند و می‌داند که میان

۱۹. علامه طباطبائی، اصول فلسفه و روش رئالیسم، در: مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۶، ص ۸۹.

۲۰. همان، ص ۹۱.

۲۱. همان، ص ۹۱-۹۲.

درست بودن و درست نبودن فرق است و این دو نمی‌توانند با هم جمع شوند؛ و اگر چیزی هم می‌توانست درست باشد و هم نادرست، نفی درستی یا اثبات آن، وجهی نداشت. این دسته از اصول، اصول محکم عقلی‌اند. نیز انکار واقعیت، در صورت اعتراف به وجود علم، به اثبات واقعیت می‌انجامد. همچنین انکار علم، به اثبات آن می‌کشاند؛ زیرا اگر کسی بگوید که هیچ علمی تحقق ندارد و به این گفته یقین داشته باشد، می‌داند که هیچ علمی تحقق ندارد، بنابراین وجود علمی را پذیرفته است. نیز از آنجاکه یقین بدان دارد، واقع‌نمایی و خاصه کاشفیت آن علم را هم پذیرفته است و نیز پذیرفته است که آن علم، معلومی دارد و همین سر از اثبات واقعیت نیز در می‌آورد. توجه شود که وقتی می‌گوییم علم، منظورمان ادراک جازم مطابق با واقع است، به گمان و ادراک جازم غیر مطابق با واقع، علم گفته نمی‌شود. حاصل آنکه اگر ارتباط با خارج از راه علم حصولی باشد، از آنجاکه علم دارای خاصه کشف است، همین‌که علم حاصل شد، خارج در دست ماست. بنابراین راه دیگر تثبیت بدیهی بودن واقعیت، بدین‌گونه ترسیم می‌شود.

۳) حضوری بودن علم به واقعیت

در علم حضوری، واقعیت معلوم را در نزد خود داریم و خود معلوم نزد ما حاضر است نه مفهوم آن. به نظر من نفس انسان راحت‌تر درک می‌کند که با خارج به‌شکل حضوری ارتباط دارد. وقتی با واقع خارجی ارتباط داریم، خود واقع را دیده‌ایم و این یعنی واقع خارجی موجود است. اما واقعیت آن است که تثبیت این مسئله تحلیل‌های فنی ویژه‌ای می‌طلبد. اگر علم ما به عالم خارج مادی از راه حواس ظاهری است، این علم چگونه می‌تواند حضوری باشد؟ علامه در دیدگاه نهایی خود، که در اصول فلسفه و روش رئالیسم بیان شده است، می‌پذیرد که ارتباط ما با عالم مادی از طریق حواس ظاهری، به‌نحو علم حضوری است. ما در ادامه پس از بیان این دیدگاه، یک طرح فنی برای تثبیت ارتباط حضوری خود با عالم خارج ارائه خواهیم کرد و خواهیم گفت که تحلیل عمیق‌تر علم حضوری ما به عالم ماده، با استفاده از بحث «شهود عقلی» است. هرچند علامه طباطبایی، موافق با ملاصدرا، در بدایه و نهاییه، حقیقت علم را «وجود مجرد لمجرد» دانسته است، یعنی آنچه پایین‌تر از مجرد است، پایین‌تر از معلومیت است، در اصول فلسفه و روش رئالیسم ترقی کرده و معتقد به حضوری بودن محسوسات شده است. شیخ اشراق حضوری بودن را تنها در ابصار مطرح می‌کرد، اما ایشان در تمام محسوسات این را قائل است؛ چیزی که ملاصدرا بدان معتقد نبود (البته در یکی دو جا نیش قلمی دارد). حاجی سبزواری نیز در عین اینکه بیان صدرا را می‌پذیرد، که البته درست هم هست و برای خود حسابی دارد، می‌پذیرد که ارتباط ما با خارج مادی، به‌نحو حضوری است.

علامه در مقاله «پیدایش کثرت در معلومات»، می‌فرماید که علوم حصولی ما معمولاً منشأ آثار نیستند و لی ریشه در علوم حضوری، که منشأ آثارند، دارند. سپس توضیح می‌دهند که ما هرچیزی را که می‌یابیم، باید در ساحت‌های وجودی خود به‌نحو حضوری بیابیم؛ مثلاً خودمان را و حقایقی را که در درون ما قرار دارند، بدین نحو می‌یابیم. ما به قوای خود، از آنجاکه به ما تعلق دارند و شؤون ما هستند و در حیطه وجود ما تحقق دارند، به‌نحو حضوری می‌یابیم. در مورد محسوسات نیز چنین است. وقتی چیزی را با دست لمس می‌کنیم، دست محسوس ماست به حس باطن و به‌نحو وجدانی برای ما معلوم است. به تعبیری، تا یک ارتباط وجودی برقرار نشود، صورتی از آن محسوس ساخته نمی‌شود.

البته مسئله حضوری بودن علم به محسوسات، برای خود تبیینی دارد که اکنون مجال پرداختن بدان نیست. فقط این کلید را بدست می‌دهم که با حل شدن «النفس فی وحدتها کل القوی»، باید گفت نفس در سر انگشتان هم حاضر است و هنگام لمس، گویا خود نفس در موطن سر انگشت آمده و دارد لمس می‌کند. البته تمام ضوابط مادیت دست و مادیت خارج هم محفوظ است.^{۲۲}

پایان جلسه سوم

مؤسسه فطوت - دانشیار

۲۲. برای مطالعه در این باره، ر.ک: سیدیدالله یزدان‌پناه، حکمت اشراق، (پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سمت، ۱۳۸۹)، ج ۱، ص ۲۷۹-۲۸۰.